محمدرضا تاجیک:

# همان‌هایی که اصلاح طلبی را کشتند امروز بر مزارش نوحه‌سرایی می‌کنند

■ **محمدرضا تاجیک، تئوریسین اصلاح طلب گفت: جریانی در راه است: جریانی «پسااصلاح‌طلبی»؛ جریان در راه اگرچه کماکان از گوهره و درون‌مایه و سویه‌ای غیررادیکال (مدنی یا اصلاحی) برخوردار خواهد بود، اما در فصل و فاصله از اصلاح‌طلبی «واقعا موجود» تعریف و تدوین می‌شود.**

**کرونا فرصت تحلیل و بررسی عملکرد جریانات سیاسی در انتخابات دوره یازدهم مجلس را گرفت و برای مدتی همه امور صرفا حول محور این بیماری جهانی چرخید. شاهد موضع‌گیری سیاسی خاصی در کشور برای حدود دو ماه نبودیم و گویی در عرصه سیاست همه‌چیز به حالت تعلیق درآمد؛ رفته‌رفته همان‌طور که ابعاد بیماری و برخورد با آن روشن‌تر می‌شود، گروه‌های سیاسی هم خود را پیدا کرده و به عرصه برمی‌گردند. در این میان به نظر می‌رسد نقد جریان اصلاحات در این برهه بیش از هر زمان دیگری ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. جریان اصلاحات گرچه در انتخابات با ردصلاحیت کاندیداها و نمایندگان خود در مجلس مواجه بود، اما از سوی بدنه اجتماعی خود نیز با انتقادهای گسترده روبه‌رو شد. حزب کارگزاران با تصمیمی متفاوت از شورای عالی اصلاح‌طلبان لیستی مستقل برای انتخابات داد که با شکست کامل مواجه شد. از سوی دیگر برخی چهره‌های این جریان عبور از سیدمحمد خاتمی را کلید زده‌اند؛ سناریویی که پیش از این نیز مطرح شده است. در سال جدید استعفای موسوی لاری از شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان، توجه‌ها را به عملکرد این شورا و پرده‌برداشتن از اختلافات درونی آنها سوق داد. در شرایط فعلی و با توجه به اینکه انتخابات ریاست‌جمهوری پیش‌روست، شاید ضروری‌ترین کار برای جریان اصلاح‌طلب، نقد عملکردها و تغییر راهبردهای این جریان است. محمدرضا تاجیک، رئیس «مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست‌جمهوری» در دولت خاتمی، تئوریسین و تحلیلگر سیاسی اصلاح‌طلب است که از نقد بی‌رحمانه و تند این جریان ابایی ندارد. اگرچه در حال حاضر از اصلاح‌طلبان و عملکرد آنها در قبال این جریان ناامید است، اما درمان را هم در جریانی «پسااصلاح‌طلب» می‌داند که «کماکان از گوهره و درون‌مایه و سویه‌ای غیررادیکال (مدنی یا اصلاحی) برخوردار خواهد بود، اما در فصل و فاصله از اصلاح‌طلبی «واقعا موجود» تعریف و تدوین می‌شود، اگرچه هویت خود را کاملا «بر قدرت» تعریف نمی‌کند، اما تلاش می‌کند سویه «برقدرتی» خود را برجسته‌تر کند، اگرچه کماکان به کنشگری در عرصه سیاست ادامه خواهد داد، اما در هیبت و صورت یک کنشگر فرهنگی، اجتماعی، هنری و زیباشناختی نیز نمایشی پررنگ دارد». تاجیک همچنین انتقادهای تندی به شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان مطرح می‌کند که به اعتقاد او «شورای عالی اصلاح‌طلبی از همان آغاز شورایی برای «شور» نکردن، برای «عالی» نبودن و برای «اصلاح‌طلب» نبودن بوده است. تاجیک مهم‌ترین تغییر برای این شورا را «تعطیلی» آن می‌داند. گفت‌وگو با دکتر تاجیک در ادامه می‌آید.**

**سرویس سیاسی- برخی عنوان می‌کنند جریان اصلاحات در این برهه در بن‌بست تاریخی قرار گرفته است. از یک سو، رأس این جریان نتوانستند با عملکرد و تصمیماتشان حامیان خود را راضی نگه دارند و از سوی دیگر، راهی به قدرت و حاکمیت پیدا کنند؛ بنابراین با ریزش شدید بدنه و حامیان خود و دلسردی آنها از سیاست مواجه شده‌اند. آیا ما با شکست و پایان جریان اصلاح‌طلبی مواجه هستیم؟**

ترجیح می‌دهم به‌جای «بن‌بست تاریخی» به تأثیر از بدیو، بگویم که امروز اصلاح‌طلبان در آن نقطه تاریخی‌ای ایستاده‌اند که صرفا پایان نیست، آغاز هم هست. بدیو می‌گوید: یک نقطه لحظه‌ای درون یک رویه حقیقت است که انتخابی بین دو گزینه (انجام این یا آن کار) آینده کل فرایند را تعیین می‌کند... تقریبا همه شکست‌ها به این واقعیت مربوط می‌شوند که با یک نقطه به شکلی نادرست برخورد شده است. محل هر شکست در حکم درسی است که در نهایت می‌توان آن را در کلیت ایجابی ساختن یک حقیقت درج کرد؛ اما آن نقطه می‌تواند محل پیروزی نیز باشد، زیرا هر شکست از ما دعوت می‌کند تا آن نقطه‌ای را بجوییم و تبیین کنیم که اینک اجازه نداریم در آن شکست بخوریم یا دعوت می‌کند که شکل درست برخوردشدن با آن نقطه را بیابیم. البته روایت امروز اصلاح‌طلبان، روایت واحد و یگانه‌ای نیست و در ساحت فراخ جریان اصلاح‌طلبی، رقص تفاوت‌ها و تمایزها و تکثرها (بازی‌های زبانی و گفتمانی گونه‌گون) برپاست.

**می‌توان گفت بخشی از وضعیت فعلی جریان اصلاح‌طلب به این دلیل است که جریان یک‌دست و واحدی نیستند؟**

بله؛ چون نیک بنگریم بسیاری از اصلاح‌طلبان امروز را در «هیچ‌کجا» و «هرکجا»ی نظری و عملی می‌بینیم. اینان اصلاح‌طلبی را دقیقا در همان موقف و موضعی تعریف می‌کنند که قدرت و منفعتشان اقتضا می‌کند. این عده برای رسیدن به قدرت آرام و قرار ندارند. کک قدرت افتاده توی تن و جانشان و آرامش و قرار را از آنان ربوده است. اینان تابعان قدرت‌اند؛ بنابراین هرکجا قدرت هست، آنان نیز هستند. به بیان دیگر، این عده در خود و در ساحتِ گفتمانی خود نیز متوقف نیستند و به تعبیر مولانا، سر پنهان هستند اندر صد غلاف. ظاهرشان اصلاح‌طلب و باطنشان برخلاف. امروز همچنین، در میان برخی از منادیان اصلاح‌طلبی شاهد تمایل و گرایشی فزاینده به‌سوی نوعی انسداد و تصلب و انجماد گفتمانی هستیم. برخی گونه‌های پارادوکسیکال اصلاح‌طلب تلاش دارند از «گفتمان»، یک «ایدئولوژی» - آن‌هم از نوع ارتدوکسی - بسازند و به نام اصلاح‌طلبی آیات محکم نازل کنند و نص‌گون بگویند و بنویسند. اینان می‌کوشند به‌دور گفتمان اصلاح‌طلبی هاله‌ای قدسی بکشند، آن را اخته کنند و آن را پایانی بدانند بر توالی و تکثر گفتمان‌ها. از نظر این عده، اصلاح‌طلبی همان است که آنان می‌گویند یا نمی‌گویند، می‌فهمند یا نمی‌فهمند؛ نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد. ازاین‌رو، در قاموس اینان، هر خوانش دیگر و هر تلاش برای نونوکردن گفتمان اصلاح‌طلبی، نوعی ریویزیونیسم (تجدیدنظرطلبی) و بدعت تعریف می‌شود. بعضی دیگر شتابان در مسیر محصور و محدودکردن نظر و عمل اصلاح‌طلبی به کسب و حفظ ماکروفیزیک قدرت و ماکروپلتیک قرار گرفته‌اند و حیات و ممات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی اصلاح‌طلبی را سخت به آموزه «در قدرت»بودن گره زده‌اند و برون از قدرت را مترادف با برون از حیات سیاسی خود فرض کرده‌اند، ازاین‌رو برای نیل به قدرت، پرهیزی از بهره‌برداری ابزاری از جریان اصلاح‌طلبی و هزینه‌کردن تمام هزینه تاریخی و اجتماعی و نمادین آن ندارند. کسان دیگر، آنانی هستند که به‌ظاهر واعظ احکام اصلاح‌طلبی، اما در باطن صفیر و دام آن هستند. کسانی که بر سر هر کوی و برزن اصلاح‌طلبی فریاد برآورده‌اند که بهر اصلاح‌طلبی جان سپاریم، سر دهیم، صد هزاران مُنتش بر خود نهیم. حیف می‌آمد ما را که آن جریان پاک، در میان جاهلان گردد هلاک. شکر خدا را و خلق را که ما، گشته‌ایم آن کیش حق را رهنما. اینان همان اصلاح‌طلبان اصلاح‌نشده و دروغینی هستند که به صف اصلاح‌طلبان درآمده‌اند تا با کژنظری و کژعملی خود چشم‌های مردمان را بشورند تا صورت و سیرت زیبا و فریبای اصلاح‌طلبی را باژگونه ببینند. بعضی دیگر اساسا نمی‌دانند کجا باید بایستند و چرا باید بایستند. اینان در فضای گنگ و گیج شبه‌گفتمانی خود سرگردانند و نمی‌دانند اصلاح‌طلبی چیست و قلمرو و حریمش کدام است و توقف‌گاه‌هایش کجایند. این گروه از اصلاح‌طلبان تنها نامی را یدک می‌کشند و از این نام صورتکی ساخته‌اند برای پنهان‌کردن صورت و سیرت نااصلاح‌طلب خود. بی‌تردید با این‌نوع اصلاح‌طلبان، جریان اصلاح‌طلبی در این «نقطه» نیز شکست می‌خورد و از افق معنایی و انتظارات جامعه خارج می‌شود.

**برخی احزاب و چهره‌های وابسته به جریان اصلاحات بحث کنارگذاشتن سیدمحمد خاتمی را برای احیای این جریان مطرح می‌کنند. آیا این به‌دلیل عبور مردم از این چهره است یا این نگاه را برای احیای جریان اصلاحات لازم می‌دانند؟**

در نگاهی خوش‌بینانه، این نوع تلاش‌ها می‌تواند راه برون‌شدی غلط برای یک دغدغه و مسئله درست فرض شود و در نگاهی بدبینانه، نوعی اراده معطوف به قدرت عده‌ای است که آرزوهایشان را رنگ واقعیت پنداشته‌اند و تلاش دارند عمارت قدرت خود را در ویرانه جریان اصلاح‌طلبی بنا کنند. از منظری بدبینانه‌تر، این تلاش -حذف ستون خیمه یک جریان و گفتمان- همان بهایی است که عده‌ای برای اهلیت‌یافتن و نشستن در آستانه حریم قدرت باید بپردازند؛ اما در نگاهی واقع‌بینانه، باید به ترکیبی از انگیزه‌ها و انگیخته‌های گوناگون در پس و پشت این‌گونه تلاش‌های موسمی اشاره کرد. ازجمله این انگیزه‌ها و انگیخته‌ها، یکی تیمار بیمار است. برخی از «تازه‌اصلاح‌طلب‌شده‌ها» بعد از تأملات، تفکرات و توجهات بسیار دریافته‌اند که با پای لنگ و بدن نحیف اصلاح‌طلبی امروز نمی‌توان در تسابق قدرت پیروز شد و با این ریش اصلاح‌طلبی نمی‌توان رفت تجریش (پاستور). بنابراین بر آن شدند تا این مرکب رنجور را تیمار کنند؛ اما از آنجا که درد نمی‌شناسند و درمان، در میان این «برخی»، عده‌ای گوش مرکب را می‌پیچند سخت، وان دگرشان در زیر کاهش می‌جویند لخت، وان دگرشان در نعل او می‌جویند سنگ و وان دگرشان در چشم او می‌جویند زنگ و نهایتا آن دارو که می‌کنند بر رنجوریش می‌افزاید. دو دیگر، این تأملات ژرف بر آنان واضح و مبرهن کرده که تا وقتی که خاتمی هست، امکان جهیدن بر پشت مرکب و تاختن به سوی کاخ قدرت وجود ندارد. پس باید به نام‌وسازی و بازسازی جریان اصلاحات، بازی «اصلاحات، بدون خاتمی» را راه و جا انداخت. سه دیگر، اکنون که کمر آن سرو طناز و رشید (اصلاح‌طلبی) خم شده، هر آن‌کس که از کنارش می‌گذرد، شاخه‌ای از آن می‌کند و به این طریق خود را «آوانگارد» بنمایانند و هم‌صدا و هم‌کنش با نسل و عصر جدید. غافل از اینکه در این نقش و نقاشی که از آن در فرارند، نقش و نقاشیِ خودِ آنان نیز هست و با این فرار رو به جلو، راه به جایی نمی‌برند. چهار دیگر، دمیدن روحی جدید به کالبد نیمه‌جان اصلاح‌طلبی «واقعا موجود» (رسمی)؛ این انگیزه و انگیخته اگرچه در سطح خود درست می‌نماید، اما از آنجا که با هیچ ارزش افزوده گفتمانی، اندیشگی، منشی، روشی، ساختاری و... همراه نیست، بیشتر به نمایشی تکراری روی صحنه و پرده دیگر می‌ماند.

**برخی از احزاب اصلاح‌طلب معتقد به چانه‌زنی با حاکمیت هستند و عبور از چهره‌هایی اصلی جریان اصلاحات را در همین راستا مطرح می‌کنند. چقدر این نگاه می‌تواند واقع‌گرایانه باشد؟ آیا تصور اینکه برخی چهره‌ها مانع ورود و رسیدن اصلاح‌طلبان به قدرت هستند، تصور درستی است؟**

همان‌گونه که گفتم، امروز حذف خاتمی، تسطیح و هموارکننده مسیر برخی شبه‌اصلاح‌طلبان به سوی دروازه‌های قدرت است. اینها داستان‌های عاشقانه ایرانی زیاد خوانده و شنیده‌اند و بر این باور شده‌اند که برای رسیدن به معشوق باید دست به معامله‌ای بزرگ زد و قربانی‌ها تقدیم کرد و وفاداری را به اثبات رساند. اینان همان «عشق قدرت»هایی هستند که از همان آغاز از اصلاحات، تصویر و تصور برج بابلی را داشتند که می‌تواند آنان را به عرش قدرت برساند یا با اهالی قدرت محشور و همنشین کند. اینان از اصلاح‌طلبی که می‌خواست یک جریان گفتمانی، اندیشگی، فرهنگی، اجتماعی، زیباشناختی و سیاسی باشد، تنها سیاست و نوعی تکنولوژی قدرت ساختند. این «اصلاح‌طلبان شنبه» ظاهرا در عجله‌ای که برای رسیدن به معشوق (قدرت) دارند، سوراخ دعا را گم و انگشت در بد سوراخی کرده‌اند.

**به‌طور کلی امروز نسبت خاتمی و شخص و شخصیت خاتمی (طنز قضیه اینجاست که برخی از پیام‌آوران عبور از خاتمی عضو این شورا یا شورای مشورتی هستند) آن کردند که هیچ «دگر رادیکالی» نمی‌کرد. اکنون صلاح نمی‌دانم بیش از این سخن بگویم، در آینده با ذکر اسم و مورد در این زمینه خواهم گفت.**

**همان‌طور که اشاره کردید تلاش‌هایی مانند تشکیل شورای عالی اصلاح‌طلبان از همان ابتدا با انتقادات فراوانی مواجه بود. به اعتقاد شما آیا اصولا این شورا چه از نظر ساختاری و چه از نظر ماهوی جریان اصلاح‌طلبی را نمایندگی واقعی می‌کند؟**

در این مجال تنها می‌توانم بگویم «خیر»: ذات نایافته از هستی‌بخش، کی تواند که شود هستی‌بخش؟

**استعفای چهره‌ای از این شورا که همواره از مدافعان آن بوده و اکنون تحت عنوان نیاز شورا به تغییر راهبردها کناره‌گیری می‌کند، آیا نشان از شکست سیاست‌های شورای سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان و اختلافات درونی شورا دارد یا می‌تواند یک استراتژی برای ترمیم این شورا باشد؟**

بعید است تغییری که با حضور این چهره‌ها محقق نشد در غیابشان تحقق یابد. نفس کناره‌گیری چنین چهره‌هایی (قائم‌مقام شورای سیاست‌گذاری) نشان از پیچیدگی بازی قدرت در این شورا دارد. صریح بگویم، امروز «تغییر» این شورا در «تعطیلی» آن است.

**برخی ائتلاف با جریان اعتدال و توسعه در انتخابات ریاست‌جمهوری و حمایت از حسن روحانی در انتخابات ریاست‌جمهوری با توجه به عملکرد او و ناامیدی مردم را تیر خلاص به بدنه اجتماعی اصلاحات می‌دانند. این مسئله چقدر تأثیرگذار بوده است؟ آیا اینکه جریان اصلاحات از بدنه خود دور شده و پشتوانه‌ای به آن عظیمی را از دست داده، واقعی است یا قابل جبران برای این جریان است؟**

بارها در این زمینه سخن گفته‌ام و گفته‌ام که آن ائتلاف تاریخی، با آن سازوکار در آن شرایط با این جریان (اعتدال و توسعه) به نام عقلانیت سیاسی، هر چه بود نه عقلانی بود و سیاسی (به‌معنای دقیق کلمه). طنز تاریخ امروز ما این است؛ همان‌هایی که دیروز به نام اصلاح‌طلبی چک سفید بدون امضا به این جریان دادند، امروز ناقد و نافی و عدوی آن شده‌اند و همان‌هایی که با این اقدام نعش این مقتول عزیز (اصلاح‌طلبی) را روی دستان ما گذاشته‌اند، زیر تابوت آن زار می‌گریند و خاک بر سر می‌کنند. همان‌هایی که جریان رشید اصلاح‌طلبی را کشتند، در خاک کردند و روی خاکش گل و ریاحین کاشتند (یا به بیان شیرین فارسی «ور نم نهادند») امروز بر مزارش جمع شده‌اند و نوحه‌سرایی می‌کنند. البته، در پاسخ به قسمت آخر پرسش شما باید بگویم که من از امثال دریدا آموخته‌ام سیاست نه علم ممکنات که دانش ناممکنات است. بنابراین، کماکان معتقدم چنانچه اراده معطوف به آگاهی و تغییری باشد، اصلاح‌طلبی می‌تواند قفنوس‌وار از خاکستر خویش برخیزد. با بیانی دریدایی، اصلاح‌طلبی به‌مثابه یک «وعده» همواره در حال بازآمدن باقی خواهد ماند. زیرا وعده حافظه‌ای است نه از گذشته، بلکه رو به آینده، بنابراین، نه تنها نباید وعده مدنی و اصلاحی جریان اصلاح‌طلبی را انکار کرد، بلکه ضروری است بیش از پیش بر آن اصرار ورزید، مسئولیت وارث در شرایط کنونی، «مسئولیت‌پذیری اجتماعی و سیاسی و فرهنگی» و احیای «روح رادیکال نقدِ اصلاح‌طلبی» و وفاداری به آن (در بیانِ بدیویی) در عین واسازی (در بیان دریدایی) مدام آن است. در این بیان، وفاداری یعنی وفاداری به شبحی از اشباح اصلاح‌طلبی که به درون هر لحظه کنش معطوف به تغییر ما حلول می‌کند، ما را در معرض «نگاه خیره» خود قرار می‌دهد، بی‌وقفه «بازجویی»مان می‌کند، فرامی‌خواندمان - به‌گونه‌ای که نمی‌توانیم از «پاسخ‌گویی» به آن «طفره» رویم، در همان حال که از پاسخ‌گویی به آن نیز «ناتوان»ایم.

بنابراین، اگرچه می‌توانیم بسیاری از دقایق گفتمانی اصلاح‌طلبی را به کناری نهیم، اما نمی‌توانیم به‌عنوان افقی زنده، ایده‌های مدنی و زیباشناختی و اندیشگی و سیاسی‌اش را نادیده بگیریم. این افق و مسئولیت در جایی پایان نمی‌پذیرد، بلکه مدام در شکلی تازه خود را به ما نشان می‌دهد. شبح این‌چنین، تابع زمان متعارف نیست که بمیرد و از بین برود، بلکه زمان را مختل می‌کند و از هم می‌گسلاند و جابه‌جا می‌کند.

**آنچه مسلم است جریان اصلاحات با ادامه روش فعلی نمی‌تواند در انتخابات آینده ریاست‌جمهوری چه در کسب این جایگاه و چه در بسیج بدنه خود برای شرکت در انتخابات شانسی داشته باشد. به‌نظر شما چه راهکار معقول و اجرائی‌ای پیش‌روی این جریان برای بازسازی و نقش‌آفرینی در عرصه سیاست وجود دارد؟**

جریان اصلاح‌طلبی برای اینکه بتواند به‌عنوان کنشگر حال و آینده جامعه خود نقش مؤثری ایفا کند نیازمند تحول حال و احوال گفتمانی، تشکیلاتی، رفتاری، اندیشگی و... به احسن حال است، در این شرایط، معتقدم که تنها یک خدا می‌تواند چنین تحولی را در اصلاح‌طلبان و اصلاح‌طلبی «واقعا موجود» ایجاد کند. پس، بیایید دعا کنیم.

**نقطه شروع تحول و بازبینی جریان اصلاح‌طلبی را کجا می‌دانید و روش مناسب آن چیست؟ اولویت با بازنگری در فرم است یا محتوا؟ آیا کسانی که اکنون داعیه‌دار پیشگامی در مدیریت جریان اصلاحات هستند (مانند شورای عالی، احزاب بزرگ فعلی یا حتی آقای خاتمی) می‌توانند نقش اصلی در بازنگری و ترمیم چه در فرم و چه در محتوا داشته باشند؟**

در این شرایط، جریان رسمی و اسمی اصلاح‌طلبی را سنگین‌پاتر و سترون‌تر از آن می‌دانم که کارگزار تغییر تاریخ اکنون خود و جامعه شود و جریان در راه را موضوع اراده معطوف به آگاهی و آفرینش خود قرار دهد. بنابراین معتقدم جریانی در راه است: جریانی «پسااصلاح‌طلبی». از «پسا» مرادم هم «گسستن از»، هم «تداوم و استمرار» و هم «در تقابل با»، «متفاوت از و متفاوت با»، «در واکنش به»، «فراسو»، «مابعد»، «گسست» و «پیوست» است. مشخص‌تر بگویم؛ جریان در راه اگرچه کماکان از گوهره و درون‌مایه و سویه‌ای غیررادیکال (مدنی یا اصلاحی) برخوردار خواهد بود، اما در فصل و فاصله از اصلاح‌طلبی «واقعا موجود» تعریف و تدوین می‌شود، اگرچه هویت خود را کاملا «بر قدرت» تعریف نمی‌کند، اما تلاش می‌کند سویه «بر قدرتی» خود را برجسته‌تر نماید، اگرچه کماکان به کنشگری در عرصه سیاست ادامه خواهد داد، اما در هیبت و صورت یک کنشگر فرهنگی، اجتماعی، هنری و زیباشناختی نیز، نمایشی پررنگ دارد، اگرچه از نوعی باهم‌بودگی و سامان جمعی برخوردار است، اما این سامان نه در قالب حزب بلکه عمدتا در قاب یک پارتاژ - هم مشترک بودن و هم سهیم بودن. یا با-هم-بودن، در-هم-نبودن - و یک کمونیتاس - باهم‌بودگی براساس قسمی وظیفه یا دِین - سامان می‌یابد، اگرچه از زبان و خوبگان پوپولیستی (در معنای قدیم آن) برخوردار نیست، اما گرایش گسترده‌تر و عمیق‌تری با توده‌های مردم دارد، اگرچه نگاه و بصیرتی جهانی دارد، اما از نوعی تمایلات ناسیونالیستی نیز برخوردار است، اگرچه مفاهیمی همچون دموکراسی و آزادی و پلورالیسم دقایق گفتمانی آن هستند، اما دقایق انضمامی و ناظر بر زندگی روزمره و عدالت اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و قومیتی و جنسیتی از برجستگی بیشتری برخوردارند.

**شما در یادداشتی عنوان کردید «زمان آن فرارسیده که اصلاح‌طلبان نقش و نقاشی خود را نه در قاب قدرت و سیاست که در قاب اجتماع و فرهنگ و هنر قرار دهند». آیا از یک جریان و تشکیلات سیاسی می‌توان چنین توقعی داشت که عرصه سیاست را ترک کند و به فعالیت در حوزه‌های دیگر روی آورد؟**

**ترک سیاست نه ممکن است نه مطلوب. بنابراین، مرادم از آنچه به آن دعوت کرده‌ام، آفرینش زیباشناختی، اجتماعی و فرهنگی سیاست و فهم امر سیاسی در معنایی موسع و بدیع آن است که به هر گفته و ناگفته، هر شکل و شکلک، هر رنگ و بی‌رنگی، هر نوشته و نانوشته، هر نشانه، هر پیدا و ناپیدا دلالت می‌دهد. در این حالت، هر چیز و ناچیز زبانی می‌یابد و به سخن درمی‌آید و از هیچ‌چیز چیزی می‌سازد و آن را با ارائه‌ای از جنس «امر سیاسی» می‌آراید. چنین است که با سیاستی از نوع خط گریز - خطی از خلاقیت و ابداع و آفرینش - مواجه می‌شویم: سیاستی که همان تجربه‌گری فعال است، زیرا پیشاپیش هیچ‌یک از ما نمی‌دانیم یک خط در کدام لحظه قرار است به کجا بپیچد، شبیه بدن در اسپینوزا که هنوز نمی‌دانیم چه کارها می‌تواند بکند.**

ترک سیاست نه ممکن است نه مطلوب. بنابراین، مرادم از آنچه به آن دعوت کرده‌ام، آفرینش زیباشناختی، اجتماعی و فرهنگی سیاست و فهم امر سیاسی در معنایی موسع و بدیع آن است که به هر گفته و ناگفته، هر شکل و شکلک، هر رنگ و بی‌رنگی، هر نوشته و نانوشته، هر نشان و نشانه، هر پیدا و ناپیدا دلالت می‌دهد. در این حالت، هر چیز و ناچیز زبانی می‌یابد و به سخن درمی‌آید و از هیچ‌چیز چیزی می‌سازد و آن را با ارائه‌ای از جنس «امر سیاسی» می‌آراید. چنین است که با سیاستی از نوع خط گریز - خطی از خلاقیت و ابداع و آفرینش - مواجه می‌شویم: سیاستی که همان تجربه‌گری فعال است، زیرا پیشاپیش هیچ‌یک از ما نمی‌دانیم یک خط در کدام لحظه قرار است به کجا بپیچد، شبیه بدن در اسپینوزا که هنوز نمی‌دانیم چه کارها می‌تواند بکند. در این ساحت بدیع، سیاست به لحاظ هستی‌شناختی نامتعین و گشوده می‌شود و همواره ما را به یافتن و ساختن زمینی جدید و مردمی جدید؛ یعنی خلق اشکال نوین سوبژکتیویته فرامی‌خواند؛ سیاست نافی و عدوی هرگونه تصلب و جمود به هر نامی می‌شود، ضد فعلیت‌مندی می‌گردد و به ما می‌گوید: «همه امور بالفعل را کنار بگذار، همه‌چیز را فراموش کن، بلندپروازی‌ها و اهداف انقلابی تفاوت و تکرار اینجا معلوم می‌شود». در پرتو این نگاه و رویکرد زیباشناختی سیاستی خلق می‌شود که با نمایندگی، بازنمایی، هویت، ارگانیسم (کلیتی محدود با یک هویت و غایت) و مکانیسم (ماشینی بسته با کارکردی خاص) سر سازگاری ندارد و تبدیل به یک فرایند مستمر اتصال‌آفرینی با منطق ریزوماتیک و مونتاژی «و...و...و...»، و مستلزم تشخیص سیالیت و تغییرپذیری هویات داده‌شده و جست‌وجوی چیزی که از چنگ این هویات می‌گریزد، می‌شود. سیاست عرصه شدت‌ها و تکینگی‌ها و طبیعتی اشتدادی (نوسان و ارتعاش دائمی) - یا همان بسگانگی نهفته در آن که از فرمانروایی سوژه گریزان است و به همان اندازه از امپراتوری ساختار - می‌شود. سیاست با تخیل پیوند می‌خورد و تخیل شرط تولید امکان‌های جدید: امکان تخیل و تصور جهان یا تنوع جهان‌هایی که می‌تواند ساخته شود، می‌شود. اخلاق (اتیک) در بسط خود همان سیاست می‌شود. سیاست همان آفرینش امر نو یا تولیدی می‌شود که با تمامیت گشوده هستی مرتبط است. سیاست از امکان و استعداد بازتوزیع امر محسوس و ساخت و جایگزینی اتصالات متفاوت و متخالف در تقابل با اتصالات اکسیوماتیک قدرت مسلط را می‌یابد. سیاست همان هنر خلاقی می‌شود که نمی‌توان آن را رمزگذاری و کدگذاری کرد؛ همان آنتی‌سوسیوسی (ماشین‌های اجتماعی) می‌شود که نتیجه مهار و رمزگذاری سیلان‌ها و جریان‌های میل است. آن سیاست که در ایران امروز تجربه می‌کنیم، امری «نازیبا» - و به‌تبع، «ناسیاست» - است. سیاست به فرشته مرگ خود تبدیل شده است. سیاست دیرگاهی است که اسیر و در حصار خود است: اسیر استعلاها و بت‌های مفهومی و نظری (ایدئولوژیک) برخاسته خود، اسیر متافیزیکی که به آن امکان و استعداد تحطی و امتناع و انحراف - یا به بیان کلوسوفسکی، جرح‌وتعدیل‌ها و اصلاح‌ها یا وانمودها - طرد هویت، پذیرش تفاوت و نگاه و رویکردی درون‌ماندگار - که قواعدش را از همین جهان می‌گیرد و با تغییر و شدنِ جهان آن نیز تغییر می‌کند - را نمی‌دهد. این سیاست محمل آزادی و آفرینشگری نیست.

در پیکره این سیاست، واژگان پیر و بی‌رمق و کرخت و خسته شده‌اند، مفاهیم دیگر کنش نیستند، استعداد آفرینندگی ندارند، واحدی تغییرپذیر نیستند، در پیوند با مسائل زاده نمی‌شوند و از مسئله‌ای به مسئله دیگر تغییری در آنها حاصل نمی‌شود، تاریخیت ندارند، سنگ زندان سنتی واحد و ثابت را بر دوش می‌کشند، باز (به بیان ویتگنشتاین) نیستند، بنابراین امکان چالش‌پذیری ذاتی ندارند، از هستی مبتنی‌بر شدن و صیرورت تهی شده‌اند، از پلی و گذرگاهی عبور نمی‌کنند تا در آن‌طرف پل با مفاهیم دیگر آشنا شوند و بدل به مفاهیمی دیگر شوند، از ورود به محفل ناهمسانی‌ها پرهیز می‌کنند، در سطح درون- ذات صورت می‌بندند نه در سطح ارجاع و کارکردها، تبدیل به عناصر ایدئال می‌شوند که در خدمت گونه‌های هنجارمندند (به بیان دریدا)، مرزناپذیر و مبهم نیستند، چیزها یا در ذیل آنها قرار می‌گیرند یا نه، حالت سومی هم وجود ندارد. بنابراین آنچه امروز به نام سیاست تجربه می‌کنیم، ترکیبی غیراخلاقی و غیرزیباشناختی از: کهن‌سیاست (نوعی زندگی جماعتی، فضای اجتماعی همگن با ساختاری ارگانیستی و اندام‌وار و بدون فضای تهی و ناممکنی چینه‌برداری و چینه‌گذاری)؛ پیراسیاست (سیاست بدون سیاست، منطق پلیس، حذف آنتاگونیسم و امکان سوژه‌شدگی فردی)؛ فراسیاست (نوعی تئاتر خیمه‌شب‌بازی)؛ ابرسیاست (اخته‌کردن امر سیاسی و مسکوت‌گذاشتن قابلیت ثبات‌شکنی آن)؛ پساسیاست (پایان یا طرد و قدغن‌کردن سیاست) و سیاست استعلایی و ادیسه‌وار افلاطون (سیاست چونان امر متعالی بر فراز هستنده‌ها، نیل به هستی‌ای متعالی پر، سرشار و کامل (عالم مثل) که هر آنچه وجود دارد سایه و روگرفتی ناقص از آن است و ما نیز از آن دور افتاده‌ایم). به بیان دیگر، سیاست در جامعه امروز ما همچون سوسیالیسم در آن لطیفه قدیمی ضدکمونیستی لهستانی است که می‌گوید: «سوسیالیسم، ترکیبی است از عالی‌ترین دستاوردهای تمام ادوار تاریخی گذشته: از جامعه قبیله‌ای، وحشی‌گری را گرفته؛ از عهد باستان، برده‌داری را؛ از فئودالیسم، روابط سلطه را؛ از سرمایه‌داری، استثمار را؛ و از سوسیالیسم، اسمش را». این سیاست همان ناسیاستی است که درباره آن نمی‌دانیم چه می‌خواهد بکند، نه چه می‌تواند بکند. این سیاست همان سیاستی است که یک رخداد در راه را نه به بو می‌شناسد و نه به لب و دندان، نه پیش از گلو و گلو و بدن و حدث، نه حتی بعد ایام و شهور و بعد مرگ از قعر گور و یوم‌النشور. این سیاست همان سیاستی است که اصحاب آن چون به مشکلی برمی‌خورند، یکی گوشش می‌پیچد سخت، دیگری زیر کامش می‌جوید لخت، وان دگر در نعل او می‌جوید سنگ، وان دگر در چشم او می‌بیند زنگ و نهایتا، آن دارو که می‌کنند بیمار می‌کنند. این سیاست، سیاستی است که فقط یک فلات می‌شناسد که در آن مونتاژ مشخص و معین و ثابت و واحدی میان میل‌ها، بیان‌ها، زبان‌ها، قلم‌روها، کثرت‌ها، ناهمسانی‌ها و... ممکن و جایز است.

**بسیاری شرایط امروز را به دوران پیشاکرونا و پساکرونا تقسیم می‌کنند و معتقدند با توجه به اینکه زمان زیادی از دولت روحانی نمانده، باقی این دوران صرف کنترل کرونا و عوارض اقتصادی ناشی از آن می‌شود. این به نفع جریان اصولگرا خواهد بود یا در دوران پساکرونا باید انتظار تغییرات و تحولات عظیمی در گفتمان سیاسی را داشته باشیم؟ آیا فرصتی برای بازسازی جریان اصلاحات فراهم می‌شود؟**

در مطلبی با عنوان «ایرانِ پساکرونا» نوشته‌ام که «کرونا می‌آید و می‌رود، بیمار می‌کند، می‌کشد، اقتصاد را به‌هم می‌ریزد، انبوهی را بی‌کار می‌کند، بحران‌های اجتماعی و سیاسی موضعی و متوالی و متراکم بسیاری را ایجاد می‌کند و متعاقبا سبک‌های زندگی، منش و خویگان و شخصیت آدمیان را و شیوه‌های مدیریتی آنها را تغییر می‌دهد، اما در مورد ایران و ایرانیان این «متعاقبا» دفعتا غیبش می‌زند و دولت و ملت ایرانی همچنان کپی برابر اصل و دست‌نخورده باقی خواهند ماند». بنابراین به‌رغم اینکه ابر و مه و باد و فلک ما را به تغییر می‌خوانند (به‌ویژه در این وضعیت کرونایی)، اما انسان ایرانی، جامعه ایرانی، سیاست ایرانی، دولت ایرانی، احزاب و جریان‌های سیاسی ایرانی، به شکل عجیب و شگرفی شکل اکنونش باقی می‌ماند. مطمئن باشید کرونا هم از پسِ ما برنمی‌آید.

اقتصاد کیش روزنامه
پرتیراژترین و با سابقه ترین نشریه جزیره کیش
گسترده ترین شبکه اطلاع رسانی داخلی منطقه آزاد کیش
۴۴۴۲۴۹۶۹
۴۴۴۲۴۹۹۹